

A Critical Consideration of Baker's Materialistic Formulation of Posthumous Life

Tahereh Ahmadi Baharan

MA of Philosophy of Religion, Khwarazmi University, Tehran, Iran
t.ahmadibaharan@gmail.com.

Mahdi Ghasvand

Assistant professor, Department of Philosophy, Khwarazmi University, Tehran, Iran
mahdi.ghiasvand@khu.ac.ir.

Abstracts

In answer to the metaphysical question of the possibility of life after death, some people find the possibility of posthumous life more compatible with materialism than with immaterialism. Lynne Baker is one of the best-known contemporary philosophers of religion who has defended the idea, and has tried to formulate the view in terms of "constitution," though her attempt has given rise to reactions. Some opponents believe that the main problem with her view is its internal inconsistency, which is central to the problem of life after death; that is, the idea of "unity without identity." This paper presents a similar, and not an identical, criticism. The paper does not aim to show that it is inconsistent to emphasize on unity and reject identity at the same time; instead, we seek to show that the idea of "unity without identity" or non-reductive materialism does not actually find a clear-cut formulation in terms of her concept of constitution, whether or not its defensible. Thus, Baker's main project is highly ambiguous. In the final section of the paper, we have sought to consider ways out of the ambiguity by drawing upon conceptual possibilities in the present literature of contemporary metaphysics, particularly the notion of realization.

Keywords

Posthumous life, constitution, first-person perspective, materialism, Lynne Baker.

بررسی انتقادی صورت‌بندی مادی‌انگارانۀ «بیکر» از زندگی پس از مرگ*

** طاهره احمدی بهاران
*** مهدی غیاثوند

چکیده

در پاسخ به پرسش متافیزیکی امکان زندگی پس از مرگ، برخی امکان زندگی پس از مرگ را با مادی‌انگاری سازگارتر می‌یابند تا مجردانگاری. لین بیکر از مشهورترین فیلسوفان دین معاصر است که از این ایده دفاع کرده و با به‌کارگیری تعبیر «تقوم»، برای صورت‌بندی آن تلاش کرده است؛ اما تلاش او و واکنش‌هایی را برانگیخته است. برخی از مخالفان، مشکل اصلی دیدگاه او را ناسازگاری درونی ایده‌های او می‌دانند که در طرح کلی او برای پاسخ‌گویی به مسئله زندگی پس از مرگ نقشی محوری بر عهده دارد؛ یعنی ایده «وحدت بدون این‌همانی». این مقاله در مسیری نزدیک و نه منطبق بر این خط انتقادی حرکت می‌کند. نشان‌دادن اینکه تأکید بر وحدت و همزمان نفی این‌همانی، علی‌الاصول ناسازگارند، هدف این مقاله نیست؛ بلکه نویسندگان در پی آن‌اند که نشان دهند ایده «وحدت بدون این‌همانی» یا مادی‌انگاری غیرتحویلی فارغ از اینکه علی‌الاصول قابل دفاع هست یا خیر، در عمل با به‌کارگیری مفهوم تقوم توسط بیکر، صورت‌بندی روشنی نمی‌یابد؛ بنابراین طرح کلی بیکر به شدت ابهام دارد. در بخش پایانی مقاله، کوشیده‌ایم با لحاظ امکان‌های مفهومی در ادبیات جاری متافیزیک معاصر، به‌ویژه مفهوم تحقق، راه‌های برون‌رفت از ابهام را بررسی کنیم.

کلیدواژه‌ها

زندگی پس از مرگ، تقوم، منظر اول شخص، مادی‌انگاری، لین بیکر.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۳/۲۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۱/۰۱

* این مقاله مستخرج از رساله کارشناسی ارشد با همین عنوان در دانشگاه خوارزمی است.
** کارشناس ارشد فلسفه دین، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران
*** استادیار گروه فلسفه دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران

t.ahmadibaharan@gmail.com

mahdi.ghiasvand@khu.ac.ir

مقدمه

دیدگاه‌های گوناگون در باب امکان متافیزیکی زندگی پس از مرگ، وابستگی ژرفی به نگاه فلسفی ما به ماهیت شخصیت انسان دارند؛ برای نمونه هر موضعی در باب امکان متافیزیکی زندگی پس از مرگ، اگر تحلیلی دقیق از ملاک این همانی شخصی و پاسخی روشن به مسئله موسوم به این همانی شخصی نداشته باشد، امکان صورت‌بندی دقیق هم نخواهد داشت. پس به ظاهر بدون ورود به عرصه فلسفه ذهن یا علم النفس فلسفی، پیش‌روی در بحث امکان‌پذیر نیست. لین بیگر از فیلسوفان دین معاصر و صاحب‌نظر در زمینه مسئله این همانی شخصی و همچنین مسئله امکان متافیزیکی زندگی پس از مرگ است. او بحث خود را با طرح پرسش «من چیستم؟» آغاز می‌کند و نه با پرسش‌هایی همچون «نفس چیست؟» یا «ذهن چیست؟» و در پاسخ می‌نویسد: آنچه که می‌اندیشد و حیاتی درونی دارد «شخص» است، نه ذهنی غیرمادی و یا مغز مادی. مغز اندامی است که با آن می‌اندیشم و من اندیشنده‌ای هستم تنیده شده به جهان مادی:

من موجودی هستم که می‌اندیشم و این جوهر اندیشنده نه ذهنی مجرد است و نه مغزی مادی؛ بلکه شخص است. مغز اندامی است که با آن در جهان مادی می‌اندیشم؛ بنابراین من مسئله‌ای را که دکارتی‌های سنتی مسئله ذهن و بدن (mind-body problem) و نودکارتی‌ها مسئله حالات ذهنی و حالات مغزی (mental/brain states) می‌انگاشتند، مسئله شخص و بدن (person/body) می‌دانم. شخص انسانی چیست و نسبت میان بدن و شخص انسانی چگونه است؟ این مسئله‌ای است که باید بررسی کنم (Baker, 2000: p.3).

پاسخ او به پرسش از ماهیت شخص و ارتباط آن با بدن به‌اجمال چنین است که شخص موجودی است که منظر اول شخص (First-person perspective) دارد و متقوم به یک بدن انسانی است (بیگر، ۱۳۹۲، «الف»). با تکیه بر چنین پاسخی، او مجموعه دیدگاه‌ها در حوزه بحث هستی‌شناختی در باب ماهیت شخص و نیز امکان زندگی پس از مرگ را نخست در دو دسته مادی‌انگار و نامادی‌انگار (immaterialist) می‌داند و سپس





مادی‌انگاری را به دو دسته حیوان‌انگاری (animalist) و دیدگاه مختار خود که آن را دیدگاه تقوم (Constitution View) می‌نامد، قرار می‌دهد (همو، ۱۳۹۲، «ب»). به باور وی دیدگاه تقوم، دست کم برای باورمندان به آموزه‌های ادیان ابراهیمی، مزایای بیشتری نسبت به دو رقیب دیگر دارد.

از نظر لین بیکر حیوان‌انگاری (ایده‌ای مادی‌انگارانه که شخص انسان را با بدنش این همان می‌داند) نتایج غیرمعقول و ناپذیرفتنی در مسئله امکان زندگی پس از مرگ پیش می‌آورد. طبق دیدگاه حیوان‌انگاری یک شخص اساساً یک اندام‌واره است و هرچه برسر این اندام‌واره بیاید، بر سر شخص هم خواهد آمد. پس غیرممکن است شخص پس از نابودی بدنش باقی بماند؛ بنابراین اگر قرار باشد شخصی در قیامت اعاده شود، باید عیناً همان بدن زمینی او هم بقا یابد و این بدن اعاده‌شده باید همان اندام‌واره زمینی باشد. از آنجا که بدن‌های پس از مرگ باید فسادناپذیر باشند، بسیار دور از ذهن است که با بدن زمینی زیست‌شناختی دارای گوارش و تنفس یکی باشند. از منظر بیکر، مزیت دیدگاه تقوم نسبت به حیوان‌انگاری اینجا کاملاً مشخص است؛ زیرا در تقوم شخص بودن ویژگی ذاتی است و شرط بقای شخص غیرزیست‌شناختی است. همچنین چون در ایده تقوم شخص با بدنش این‌همانی ندارد، پس می‌تواند بدون بدن فعلی - اما نه بدون هیچ بدنی - ادامه حیات داشته باشد (همان).

بیکر پس از برشمردن امتیازات ایده تقوم برای تبیین امکان معاد نسبت به دیدگاه مادی‌انگارانه رقیب، یعنی حیوان‌انگاری، به بررسی دومین رقیب - نامادی‌انگاری - می‌پردازد. نامادی‌انگاری ایده‌ای است مبتنی بر باور به اینکه ما اساساً دارای نفوس غیرمادی هستیم. به نظر بیکر، دیدگاه تقوم همه مزایایی را که باعث شده پیروان فیلسوف ادیان ابراهیمی نامادی‌انگاری و دوگانه‌انگاری نفس و بدن را به حیوان‌انگاری ترجیح دهند داراست؛ هر دو دیدگاه پذیرفته‌اند که شرایط این‌همانی اشخاص با شرایط این‌همانی حیوانات متفاوت است. افزون بر این شباهت، رفع مشکل چگونگی ارتباط نفس و بدن که همواره پاشنه آشیل دوگانه‌انگاران بوده است، باعث برتری ایده تقوم بر نامادی‌انگاری است. با توجه به این نکات، بیکر ادعا می‌کند دیدگاه تقوم زمینه

متافیزیکی بهتری برای بحث از امکان زندگی پس از مرگ به دست می دهد و جایگزین بهتری نسبت به ایده های حیوان انگاری و نامادی انگاری است (بیکر، ۱۳۹۲، «ج»).

به نظر می رسد در مفهوم تقوم ابهام های جدی وجود دارد. در ادامه این اتهام ابهام در صورت بندی دیدگاه تقوم که خود مبنای پاسخ بیکر به امکان متافیزیکی امکان حیات پس از مرگ است، بررسی می شود. برای دستیابی به این هدف، نخست به اختصار دیدگاه بیکر به نحو ایجابی و سلبی درباره ایده تقوم را تبیین خواهیم کرد و سپس به طرح معنای تقوم شخص بر بدن و صورت بندی رابطه تقومی و مادی انگارانه شخص بر بدن خواهیم پرداخت. در سومین گام با ملاحظه شماری از مهم ترین واکنش های انتقادی به دیدگاه تقوم، جایگاه نقدی این مقاله را مشخص خواهیم کرد. آن گاه در واپسین گام و پیش از نتیجه گیری در قالب تلاشی برای ابهام زدایی از مفهوم تقوم، براساس مفهوم «تحقق» استدلال مقاله را تکمیل خواهیم کرد.

۱. ویژگی های رابطه تقوم

لین بیکر تلاش مفصلی برای به دست دادن تعریف تقوم داشته است. می توان ماحصل تلاش وی برای ارائه تعریف تقوم را در سه بخش دسته بندی کرد: تعریف مستقیم معنای تقوم شیء X بر شیء Y ، برش مردن ویژگی های ایجابی و نهایتاً ویژگی های سلبی تقوم (Baker, 2000: p.27-58). نظر به اینکه تعریف صوری نهایی و مورد تأیید بیکر، برآیند مجموعه ملاحظات سلبی و ایجابی او است، کار را با ویژگی های ایجابی و سلبی آغاز کرده و سپس به تعریف صوری خواهیم پرداخت.

الف) تقوم رابطه ای همه گیر است: بیکر تقوم را رابطه ای عام یا همه گیر (general) می داند که تنها ویژه رابطه شخص انسان و بدنش نیست. رابطه ای که نمونه هایش را در جای جای عالم می توان دید؛ مانند: رابطه بین یک قطعه فلز هشت ضلعی و تابلوی راهنمایی «ایست»، رابطه رشته مولکول های دی. ان. ای و ژن، رابطه میان قطعه ای کاغذ و اسکناس... پس رابطه تقوم تنها در مورد شخص انسان و بدنش صدق نمی کند. این نخستین ویژگی، از مهم ترین ویژگی ها در طرح کلی بیکر است؛ به این دلیل که در





طرح کلی او، یکی از تأثیرگذارترین مؤلفه‌ها برای سوق یافتن به سمت مادی‌انگاری، دورشدن از ناهماهنگی رابطه شخص و بدن با آنچه در دیگر نقاط عالم می‌گذرد، است. اگر تقوم به جهت عمومیت بسیار زیاد خود در عالم، در تبیین رابطه شخص و بدن به کار رود، ناهماهنگی یادشده از میان خواهد رفت.

ب) تقوم رابطه‌ای امکانی - به معنای امکان خاص - میان دو فرد است و نه رابطه‌ای میان کل و اجزای تشکیل‌دهنده آن: دومین ویژگی بسیار مهم و تمایزبخش تقوم این است که از نگاه بیکر، دوطرف رابطه تقوم دو دسته ویژگی نیستند؛ مانند آنچه در روابطی مانند فراویدادگی (supervenience) سراغ داریم؛ بلکه رابطه‌ای میان دو فرد است. در کنار این، رابطه تقوم میان دو فرد، رابطه‌ای امکانی (contingent) است. طرف قوام‌بخش می‌تواند یا می‌توانست بدون ایفای چنین نقشی یکی از افراد واقعی موجود در جهان باشد؛ به دیگر سخن، اگر x مقوم y باشد، می‌توان گفت که وجود x مستلزم وجود y نیست و می‌توان تنها x را در جهان داشت. یک قطعه سنگ مرمر می‌تواند موجود باشد بی آنکه مقوم چیزی همچون یک مجسمه باشد.

اما برای تحقق رابطه تقوم میان دو فرد، صرف وجود فرد مقوم کافی نیست. در واقع، وجود x برای وجود y لازم هست؛ اما کافی نیست. X فقط تحت شرایط خاصی می‌تواند مقوم y شود؛ به نقش‌آفرینی عوامل دیگری هم نیاز هست که بیکر از این عوامل به «Circumstances» تعبیر می‌کند. مشتی کاغذ، یک سند ملکی نیست. شناسنامه هم نیست. اگرچه یک شناسنامه مشخص و یا یک سند ملکی مشخص، بدون آن نمی‌توانست همانی باشد که هست؛ اما به هر حال، وجود مقداری کاغذ تنها علت واقعیت یافتن چیزی به نام شناسنامه یا سند ملکی در جهان ما نیست. مولکول‌های تشکیل‌دهنده کاغذ باید با یک کیفیت خاص، آرایش مولکولی یافته باشند تا چیزی یک سند ملکی مشخص باشد و نه هر سند و یا چیز دیگری. حتی همین هم کافی نیست. واقعیت این است که بدون مجموعه‌ای از قواعد حقوقی مشخص، اساساً چیزی به نام سند ملکی یا شناسنامه نمی‌تواند همانی باشد که هست. بدین ترتیب، x به عنوان یک فرد مقوم، نقش قوام‌بخشی خود را و امدار عوامل زمینه‌ساز دیگری است که متناسب با فرد متقومی چون

ی هستند. در نهایت، هر گاه انواع خاصی از اشیا (مولکول‌های آب، قطعه‌های مرمز، اندام‌واره انسانی) در شرایط خاصی واقع شوند، که این شرایط برای هر نوعی متفاوت است، هویت‌های جدیدی با قدرت علیّ جدید از نوع‌های متفاوت پدید خواهد آمد.

ج) تقوم همان فرارویدادگی نیست: از فرارویدادگی در توصیف نسبت یک پدیده با خاستگاه آن استفاده می‌شود. تقوم یک رابطه کیفی و توصیفی نیست؛ بلکه رابطه‌ای فردی است. فرارویدادگی رابطه میان کیفیات یک شیء است. واژه تقوم باید وقتی به کار رود که شیئی قوام‌بخش یک شیء دیگر باشد و فقط از یک شیء، بدون در نظر گرفتن این رابطه نمی‌توان صحبت کرد.

د) تقوم رابطه‌ای نامتقارن، ناتراگذر و نابازتابی است.

ه) تقوم مستلزم مصادف (coincidental) بودن دوطرف رابطه است، اما صرف مصادف بودن هم نیست: وجود رابطه تقوم به معنای آن است که x و y در یک زمان و مکان واحد موجودند؛ اما مصادف بودن مقوم و متقوم، فقط یک ویژگی در کنار دیگر ویژگی‌هاست و تمام آن چیزی نیست که لفظ تقوم بیانگر آن است.

و) تقوم وحدت (unity) بدون این‌همانی (identity) است: این ویژگی را می‌توان بحث‌انگیزترین ویژگی ایده‌تقوم به شمار آورد. به باور بیکر، تقوم به معنای این‌همانی نیست. این نکته را می‌توان برآیند ویژگی‌های یادشده در بندهای دوم و چهارم دانست. رابطه‌ای که فاقد چنین ویژگی‌هایی است، نمی‌تواند به این‌همانی متصف شود. دوطرف رابطه تقوم، از دو نوع متفاوت هستند و شرایط بقای متفاوتی هم دارند؛ درحالی که در رابطه این‌همانی، هرگز چنین نیست. پس مقوم همان متقوم نیست.

بیکر به‌رغم آنکه این‌همانی و اساساً تحویل‌گرایی (reductionism) را کنار می‌گذارد، همچنان بر وحدت دوطرف رابطه تقوم تأکید دارد؛ یعنی از نفی این‌همانی، دوگانه‌انگاری را نتیجه نمی‌گیرد. وی برای توضیح اینکه چگونه «وحدت بدون این‌همانی» را می‌توان و یا باید تصور کرد، از یک تشبیه بهره می‌گیرد. او با یاد کردن از مجسمه مشهور داوود می‌نویسد:





رابطه شخص با بدنش در منظر تقوم، مشابه رابطه مجسمه داوود - ساخته میکل آنژ - با قطعه سنگی است که از آن ساخته شده است. بسیاری از ویژگی‌های زیبایی‌شناختی مجسمه بستگی به سنگ مرمر دارد، مجسمه و سنگ از نظر زمان و مکان مصادف هم هستند. از نظر وزن، اندازه و رنگ هم یکسان‌اند و این شباهت‌ها تصادفی نیست. مجسمه داوود وجودی جدایی از سنگ ندارد و زیبایی مجسمه به خاطر هم‌هویتی با سنگ به علاوه چیز دیگری نیست؛ اما با وجود همه این شباهت‌ها، مجسمه با قطعه سنگ مرمر ساخته شده از آن، این همان نیست؛ اگر مجسمه و سنگ این همان بودند، پس مجسمه نمی‌توانست هیچ ویژگی جدیدی را بپذیرد؛ مگر آنکه سنگ از قبل آن ویژگی را دارا می‌بود و سنگ هم هیچ کیفیتی نداشت که مجسمه فاقد آن باشد (Baker, 2000: p.32).

ز) تقوم رابطه‌ای است که می‌تواند شکل اشتقاقی (derivative) به خود بگیرد: بر اساس تحلیل بیکر، هر فرد انضمامی، به لحاظ اصالتش، عضو طبقه خاصی است که می‌توان آن را نوع اصلی (primary kind) نامید؛ برای نمونه یک فرد مشخص، مورچه است. مورچه بودن، یک ویژگی نوع اصلی است؛ زیرا بدون آن، از تعداد افراد جهان ما کاسته خواهد شد. در مقابل، دانشجو بودن یک ویژگی نوع اصلی نیست؛ زیرا جهان ما بدون آن، کاهش می‌یابد. با این مقدمه می‌توان گفت که از نگاه بیکر، هر فرد، ویژگی‌های نوع اصلی خود را به صورت غیر اشتقاقی داراست. در کنار این ویژگی‌ها، رابطه تقوم باعث می‌شود تا بتوان برخی از ویژگی‌های دوطرف رابطه را به صورت اشتقاقی و به طرز مشروط به آن دیگری نسبت داد. به این ترتیب، دوطرف رابطه واجد ویژگی‌های مشترک فراوانی خواهند بود؛ ویژگی‌هایی که برخی را به صورت غیر اشتقاقی دارند و برخی دیگر را به صورت اشتقاقی از طرف دیگر دریافت می‌کنند.

۲. تعریف تقوم مادی (material constitution)

بیکر مادی‌انگاری مبتنی بر مفهوم تقوم را با لحاظ ویژگی‌های یادشده این چنین

صورت‌بندی می‌کند: «اگر «Fبودن» و «Gبودن» دو ویژگی نوع اصلی متفاوت باشند، F بدون هرگونه ویژگی مصادف مانند G کاملاً ممکن است. با این حال، اگر F در بستر عوامل زمینه‌ساز مناسب برای شکل‌گیری G قرار بگیرد، آن‌گاه یک هستنده جدید همچون G به وجود خواهد آمد؛ هستنده‌ای که به لحاظ مکانی با G مصادف است، اما همان G نیست. و درنهایت اگر G غیرمادی باشد، F هم باید غیرمادی باشد» (ibid.: p.43).

۳. صورت‌بندی مادی‌انگاری مبتنی بر مفهوم تقوم در باب شخص:

با لحاظ آنچه در بندهای پیشین آمد، می‌توان ایده بیکر مبنی بر اینکه اشخاص انسانی افرادی مادی و متقوم به بدن‌های انسانی هستند را این چنین تقریر کرد:

(۱) شخص متقوم به بدن است؛ همان‌طور که مجسمهٔ داوود اثر میکل‌آنژ به سنگ مرمر متقوم است. همان‌طور که ژن به مولکول‌های DNA متقوم است و... پس نیازی به برهم‌زدن همگنی دستگاه‌های تبیینی انسانی نیست.

(۲) شخص و بدن هر دو فرد هستند. هریک متعلق به یک نوع اصلی خاص و متفاوت هستند. ویژگی شخص‌بودن عبارت است از ویژگی داشتن منظر اول‌شخص و ویژگی بدن‌بودن هم عبارت است از داشتن مجموعه ویژگی‌هایی که از منظرهای گوناگون علمی و توصیفی به بدن نسبت می‌دهیم؛ مانند تشکیل شدن از فلان عناصر، وزن داشتن و... افزون‌بر این، هر یک از دو طرف بدون نمونه مشخصی از آن دیگری امکان واقعیت‌یافتن دارند؛ بنابراین به هیچ روی رابطهٔ آنها یک رابطهٔ ضروری نیست.

(۳) فرارویدادگی، با همهٔ تفاوت‌هایی که در صورت‌بندی‌های گونه‌گون آن وجود دارد، رابطه‌ای است میان دو دسته ویژگی؛ بنابراین به‌لحاظ موضوعی از بحث رابطهٔ میان دو فرد خارج است؛ خواه روایت‌هایی از آن با مفهوم تقوم سازگار باشد و یا نباشد. پس تقوم به معنای فرارویدادگی شخص بر بدن نیست.

(۴) اینکه اشخاص انسانی متقوم به بدن‌های انسانی‌اند، به این معنا نیست که شخص





هم می‌تواند مقوم بدن باشد و یا بدن بتواند مقوم خود باشد و یا اینکه اگر چیزی مقوم بدن بود، با لحاظ رابطهٔ تقومی شخص با بدن، بتوان آن چیز را مقوم شخص به شمار آورد.

(۵) شخص و بدن مصادف هستند؛ من و بدنم در یک زمان و مکان واحد موجودیم؛ اما نه به این معنا که رابطهٔ هستی‌شناختی مستقیمی میان ما برقرار نباشد. تقوم شخص به بدن صرفاً به معنای مصادفت نیست؛ هرچند مستلزم آن است.

(۶) شخص همان بدن نیست؛ اما با آن یکی است و وحدت دارد. شخص به بدن تحویل‌ناپذیر است، اما تقوم به معنای دوگانه‌انگاری شخص و بدن هم نیست.

(۷) شخص واجد ویژگی‌های بدنی به طور اشتقاقی است. بدن هم واجد ویژگی‌های شخص به طور اشتقاقی است. شخص انسانی دارای ویژگی‌های مشترک زیادی با بدنش است؛ او در داشتن ویژگی «دارا بودن ناخن شست پا» با بدن مشترک است. هرچند این ویژگی برای بدن غیراشتقاقی است و برای او اشتقاقی و به واسطهٔ تحقق رابطهٔ تقوم، همین‌طور است ویژگی مسئول‌بودن انجام‌دادن عملی خاص برای بدن. در اینجا باید توجه داشت که شخص ویژگی دارای ناخن‌بودن را تنها به این دلیل دارد که او متقوم به چیزی است که می‌تواند ناخن‌دار باشد؛ حتی اگر آن چیز مقوم هیچ چیزی نباشد. بدن شخص مسئول اعمال اوست صرفاً به این دلیل که چیزی را تقوم بخشیده است که فارغ از اینکه متقوم به چیست، مسئول عمل است؛ بنابراین می‌توان گفت شخص ویژگی داشتن ناخن شست پا را به طور اشتقاقی دارد و بدن ویژگی مسئول عمل خاصی‌بودن را به طور اشتقاقی دارد؛ اما بدن ویژگی ناخن شست پا داشتن را به صورت غیراشتقاقی داراست و شخص به طور غیراشتقاقی مسئول انجام‌دادن عمل است.

۴. واکنش‌های انتقادی به ایدهٔ تقوم

پیش از آنکه نقد مشخص این مقاله را تقریر کنیم، شایسته است به برخی از مهم‌ترین واکنش‌های انتقادی به ایدهٔ تقوم اشاره داشته باشیم. تقریباً تمامی این واکنش‌ها به نوعی

در پی نشان دادن ناسازگاری درونی صورت‌بندی بیکر از ایده‌تقوم هستند؛ هر چند نقاط شروع متفاوتی داشته باشند و به گونه‌های مختلفی صورت‌بندی شده باشند. خود بیکر، مجموعه نقدهای محتمل و محقق بر ایده‌تقوم را به دو دسته نقد ناظر به ابهام و ناظر به ناسازگاری تقسیم کرده و به آنها واکنش نشان داده است (Baker, 2000: p.167-230). چه بسا از آنجا که وی احتمال داده است توضیح بیشتر تقوم و برشمردن ویژگی‌های ایجابی و سلبی و ارائه تعریف صوری از تقوم به ایضاح مفهوم تقوم انجامیده باشد و پاسخی برای انتقادهای ناظر به ابهام تقوم داشته است، توجه عمده‌اش را روی نقدهای ناظر به ناسازگاری می‌گذارد (ibid.).

بی‌گمان ورود به یکایک نقدها و صورت‌بندی‌ها از گنجایش یک مقاله و حوصله مخاطب این مقاله خاص و البته هدف این مقاله به دور است؛ اما در ادامه به منظور طرح و تقریر ایده اصلی مقاله به قدر مشترک این نقدها به‌عنوان بستر مباحث نیاز داریم. فی‌الجمله باید گفت که ایده اصلی مقاله این است که مجموعه ویژگی‌هایی که بیکر برای رابطه‌تقوم قائل می‌شود، می‌توانند علی‌الاصول ناسازگار نباشند. اشکال اساسی در جای دیگری است. به‌طور ویژه اشکال در ابهام ایده‌تقوم است و همین اشکال است که نقدهای مبنی بر ناسازگاری درونی را دامن می‌زند. به هدف روشنایی هرچه بیشتر این نکته، اندکی درباره مشکل ناسازگاری سخن گفته و سپس به تقریر ایده اصلی مقاله باز خواهیم گشت.

چنان‌که به هنگام فهرست کردن ویژگی‌های رابطه‌تقوم یاد شد، بحث‌برانگیزترین ناحیه صورت‌بندی بیکر، ایده «وحدت بدون این‌همانی» است. برخی منتقدان بر این نکته تأکید کرده‌اند که مصادف‌انگاری شخص و بدن از یک سو و انکار این‌همانی از دیگر سو، ناسازگارند؛ برای نمونه زیمرمن (Zimmerman, 2004: p.323-325) تأکید می‌کند که صورت‌بندی بیکر از ایده‌تقوم، نه تنها ایده «وحدت بدون این‌همانی» را توجیه نمی‌کند؛ بلکه به گونه‌ای سه‌گانه‌انگاری می‌انجامد: سه گانه «توده ماده، بدن و شخص». اگر بدن مادی انسانی مقوم شخص انسانی است و همزمان شخص هم به اقتضای رابطه‌تقوم امری مادی است، آن‌گاه باید نتیجه گرفت که هر دو فرد - یعنی شخص و بدن - از یک توده





ماده واحد تشکیل شده‌اند. در واقع در جایی که الان من نشسته‌ام، در عمل ما فقط با یک واقعیت مادی، یعنی مجموعه‌ای از ذرات روبه‌رو هستیم؛ اما بیکر از ما می‌خواهد بپذیریم که با سه موجود مصادف روبه‌رویم؛ اما چگونه ممکن است که این سه چیز، به‌ویژه دو فرد شخص و بدن، یک ساختار اتمی واحد داشته باشند، اما از هم تمایزپذیر هم باشند؟ بیکر در پاسخ می‌گوید که تفاوت شخص و بدن به اختلاف کیفیات و ویژگی‌های ذاتی و اصلی آنها بازمی‌گردد و یکسان‌بودن دو شیء به یکسانی در ویژگی نوع اول بودن آنها منجر نمی‌شود و ممکن است دو شیء، ویژگی کیفی واحدی داشته باشند، اما در نوع اولیه خود متفاوت باشند. تفاوت ذاتی و اساسی شخص و بدن به ماهیت متافیزیکی و نحوه وجود آنها برمی‌گردد. بیکر تمام این نقدها را ناشی از درک‌نشدن درست مفهوم تقوم می‌داند و معتقد است می‌توان در یک مکان‌اشیایی با ساختار مشابه داشت که از نظر نوع اولیه متفاوت باشند و در نتیجه دارای قوای علی متفاوتی نیز باشند. در ضمن به این نکته نیز اشاره می‌کند که هرکس دیگری هم حق داشته باشد با ایده «وحدت بدون این‌همانی» مخالفت کند، یک متکلم یا فیلسوف مسیحی به دلیل باور به تثلیث، چنین حقی ندارد (Baker, 2000: p.27).

برخی واکنش‌های انتقادی دیگر، دوطرف ناسازگاری را متفاوت در نظر می‌گیرند؛ برای نمونه، تأکید بیکر بر نفی این‌همانی و مخالفت او با تحویل‌گرایی را به معنای پذیرش نوحاسته‌انگاری شخص قلمداد می‌کنند؛ در حالی که از سویی دیگر، بیکر به صراحت با نوحاسته‌انگاری مخالفت کرده است. نیز کسانی که از ناسازگاری تقوم و فرارویدادگی - به‌عنوان خط قرمز تحفظ بر مادی‌انگاری - دم می‌زنند. بیکر در پاسخ به این واکنش‌های انتقادی، بر نکاتی تأکید می‌کند که آنها را در تعریف تقوم و برشمردن ویژگی‌هایش گنجانده است؛ نکاتی مانند اینکه تقوم اساساً رابطه‌ای میان کل و اجزای تشکیل‌دهنده آن نیست و یا آنکه تقوم رابطه‌ای میان دو دسته ویژگی نیست.

۵. ابهام در ایده‌تقوم

به نظر نگارندگان خاستگاه اصلی تمامی این دشواری‌ها به نوعی به ابهام در ایده‌تقوم

برمی‌گردد. به نظر می‌رسد که آنچه بیکر در تعریف ایده تقوم آورده است، بیان مجموعه‌ای از آرمان‌ها و ملاحظات است. مجموعه‌ای که به هیچ‌روی برای تصور دقیق ایده تقوم و رابطه شخص و بدن کفایت نکرده و به ایضاح مفهومی آن کمک چندانی نمی‌کند. تشبیه‌هایی مانند مجسمه داوود، ژن و ... نیز به ظاهر کارگشا نیستند. نه تنها کارگشا نیستند؛ بلکه فقط با فهرست کردن موارد مشابهی روبه‌رو هستیم که هر یک از جهت درجه آشکارگی وضعیتی مشابه رابطه شخص و بدن دارند؛ برای نمونه در اینجا مسئله رابطه ژن و مولکول‌های تشکیل‌دهنده آن را در نظر بگیرید. فلسفه امروز شاهد تلاش‌های پرشماری برای تبیین این رابطه و تبیین جایگاه هستی‌شناختی ژن‌هاست.^۱

البته تشبیه تنها چیزی نیست که بیکر برای توضیح رابطه تقوم بدان دست می‌یازد. همچنان ما با مجموعه‌ای از ویژگی‌های ایجابی روبه‌رو هستیم؛ در نظر داشته باشیم که ویژگی‌های سلبی به انگیزه‌های گوناگونی برای تمایزبخشی به مفهوم تقوم در برابر مفاهیم نزدیک همچون این‌همانی و فرارویدادگی به کار رفته‌اند و اکنون نگاه ما معطوف به وضوح است و نه تمایز. از این پس، می‌کوشیم کارکرد یکایک این ویژگی‌ها را در به تصور آمدن ایده تقوم و ترسیم دقیق و روشن رابطه شخص و بدن بررسی کنیم.

با این ویژگی ایجابی آغاز کنیم که رابطه شخص و بدن، هماهنگ با انبوه روابطی است که جهان به چشم ما می‌رسد و ناهماهنگی با آنها نیست. البته این نکته برای هر مفهومی می‌تواند یک ویژگی مثبت به شمار آید؛ زیرا با دو اصل سادگی (simplicity) و اقتصاد در تبیین سازگار است؛ اما در نظر داشته باشیم که این ویژگی، تنها یک ویژگی است و فقط هنگامی معنا و ارزش خود را نشان می‌دهد که تبیین متصف به این ویژگی، رنگ یک صورت‌بندی دقیق و تمام را به خود دیده باشد. پس چنین ویژگی‌هایی می‌توانند انگیزه‌های بسیار مناسبی برای برگزیدن تبیین واجد آنها در مقایسه با رقبا باشند، ولی سادگی به ما هو سادگی ملاک اعتبار و یا صدق نیست.

۱. برای دیدن یکی از بهترین نمونه‌های این آثار، نک: Sachse, 2007.





دومین ویژگی، تأکید بر سرشت دوطرف رابطه است؛ اینکه دوطرف دو شیء فردی هستند از دو نوع اصلی متفاوت و دارای خواص ذاتی مختلف. این نکته را می‌توان نخستین آوردهٔ ایجابی به شمار آورد. در رابطهٔ شخص و بدن ما با دو فرد مواجه‌ایم؛ اما آشکار است که حتی با علم به این نکته، حتی به ارائهٔ یک تصور واضح از رابطهٔ پیچیده‌ای چون شخص و بدن، نزدیک هم نشده‌ایم.

نکتهٔ ایجابی دوم این است که این رابطه، ناضروری است؛ نکته‌ای که دربارهٔ جنبهٔ ایجابی آن می‌توان گفت که شخصیت در یک موجود انضمامی همچون من، می‌توانست بدون این بدن کنونی من - و البته نه بدون هرگونه بدنی - واقعیت پیدا کند. به نظر می‌رسد که این نکته هم کمک ناچیزی به وضوح ایدهٔ تقوم می‌کند؛ زیرا جای این پرسش همچنان باقی است که سرشت رابطهٔ تقوم چیست که امر متقومی همچون شخص انسانی، فاقد رابطهٔ ضروری با مقوم خود است؟ با این حال، به واسطهٔ این ویژگی، آجری روی آجر وضوح گذاشته شده است و البته هنوز تا تکمیل ساختمان فاصله بسیار است.

موارد دیگری که بیکر از آنها یاد می‌کند، یعنی اتصاف تقوم به صفات نامتقارن، نابازتابی و ناتراگذری نیز وضعیتی کمابیش مشابه دارند. اینکه بدن مقوم شخصی است، نه برعکس و ... بیشتر کارکرد سلبی دارند تا ایجابی؛ اما در این میان، مصادف بودن ویژگی بسیار مهمی است. شخص و بدن به لحاظ زمانی و مکانی مصادف‌اند، اما در نظر داشته باشیم که مصادف بودن، از لوازم رابطهٔ تقوم است و البته لازمهٔ بسیار مهمی است. به دیگر سخن، بیان دقیق این ویژگی چنین است که اگر بدن مقوم شخص باشد، آن‌گاه آن دو مصادف خواهند بود. روشن است که این نکته فقط استخراج یک لازمه است و سرشت خود رابطه همچنان در پرده‌ای از ابهام باقی است.

اینکه رابطهٔ تقوم می‌تواند شکل اشتقاقی به خود بگیرد نیز وضعیت مشابهی دارد. در واقع به اعتبار وجود رابطهٔ تقومی است که دوطرف رابطه به صورت اشتقاقی متصف به صفات یکدیگر می‌شوند. پس این بار با بیان یکی از امکان‌ها و ظرفیت‌های رابطهٔ تقوم روبه‌رو هستیم و نه ایضاح مفهومی آن.

به نظر می‌رسد که در نهایت باید پاسخ را در ایده «وحدت بدون این‌همانی» جستجو کرد. بررسی نگارندگان در آثار بیکر برای یافتن توضیحی ایجابی در باب معنای دقیق «وحدت» به ظاهر حاصلی در پی نداشت. در واقع ما صرفاً با ادعای وحدت روبه‌رو هستیم و نه با صورت‌بندی و ایضاح دقیق آن. وضعیت هنگامی بغرنج‌تر می‌شود که بیکر گزینه‌های در دسترس ادبیات جاری متافیزیک معاصر، مانند این‌همانی، فرارویدادگی و نوحاستگی را هم یک به یک کنار می‌گذارد. این‌همانی، به احتمال مشهورترین و کهن‌ترین ابزار مفهومی فلسفی برای تبیین وحدت است که البته بیکر آن را پیش‌تر کنار گذاشته است. با کناررفتن این‌همانی و در پی آن تحویل‌گرایی و همزمان تأکید بر مادی‌انگاری شخص، گزینه‌های ممکن پیش‌روی بیکر ناچار باید از روایت‌های گوناگون آنچه عموماً «فیزیکالیسم غیر تحویلی» خوانده می‌شود برگرفته شوند. بررسی این روایت‌ها ما را در نهایت به چند گزینه می‌رساند: فیزیکالیسم فرارویدادگی، فیزیکالیسم مبتنی بر مفهوم تحقق (realization) و در نهایت نوحاسته‌انگاری فیزیکالیستی. از این میان، به دلیل اینکه پیش از این مفاهیم فرارویدادگی و نوحاستگی کنار گذاشته شده‌اند، تنها گزینه پیش‌رو، فیزیکالیسم مبتنی بر مفهوم تحقق خواهد بود. از قضا نگارندگان بر آن‌اند که بیکر در آثار خود به‌جد درباره این گزینه اندیشیده است. نشانه‌های آن را می‌توان در نزدیک‌شدن و اشاره‌های گاه به گاه او به «کارکرد» دید؛ برای نمونه او در مقاله‌ای (بیکر، ۱۳۹۲، «الف») به‌صراحت به این دیدگاه معتقد است که آنچه شیء به بنیادی‌ترین وجه همان است، اغلب با آنچه می‌تواند انجام دهد - با قوای علی و کارکردها و نقش‌هایی که انجام می‌دهد - مشخص می‌شود و نه با آنچه شیء از آن ساخته شده است. با توجه به این گفته بیکر به کارکردگرایی نزدیک می‌شود، اما دیگر از این جلوتر نمی‌رود و نامی از کارکردگرایی در تبیین ایده تقوم نمی‌برد.

نظر به اینکه بیکر از تحویل‌گرایی دوری جسته است، روایتی از کارکردگرایی که به کارکردگرایی نقش (Role-Functionalism) موسوم است، می‌تواند به کار ایضاح مفهومی تقوم بیاید. در کارکردگرایی نقش با تکیه بر تحلیلی که به لحاظ متافیزیکی از ذهن/شخص ارائه می‌شود، کارکرد یا نقش شخص بودن مانند هر نقشی نیازمند ایفاگر





دانسته می‌شود. نقش‌ها و کارکردها نیازمند نقش آفرین و تحقق‌گر هستند. با تعمیم این ایده به فضای بحث بیکر، باید گفت که شخص نیازمند تحقق‌گر است. بیکر در جایی تأکید می‌کند که «معیار مورد نیاز برای این همانی شخصی، معیاری معرفت‌شناسانه نیست. این معیار به این مسئله نمی‌پردازد که چگونه یک ناظر می‌تواند بگوید یک زن پنجاه‌ساله همان دختر ده‌سالهٔ چهل سال پیش است؛ بلکه این معیار، معیاری وجودشناختی است که می‌گوید چه چیزی موجب می‌شود زنی پنجاه‌ساله همان شخصی باشد که زمانی دختری ده‌ساله بود؛ خواه کسی این‌همانی را دریابد، خواه نیابد» (بیکر، ۱۳۹۲، «ب»). چنین تأکیدی بر واقعیت خارجی داشتن ویژگی منظر اول شخص در تأمین این‌همانی شخص در دورهٔ زمانی پیش و پس از مرگ، از این جهت اهمیت دارد که دیدگاه او را به روایتی خاص از کارکردگرایی، موسوم به کارکردگرایی نقش (نک: گیانوند، ۱۳۹۷) بسیار نزدیک می‌کند. مادی‌انگاری در چهارچوب کارکردگرایی نقش بدین معناست که در رابطه تحقق‌گر (بدن) و تحقق‌یافته (منظر اول شخص)، تحقق‌گر را مادی بدانیم و به اعتبار مادی بودن آن، تحقق‌یافته هم مادی خواهد بود. ویژگی‌ها و کیفیات نفسانی متقوم به بدن و حالات و ویژگی‌های عصب‌شناختی هستند و بدن شرط کافی حالات و ویژگی‌های نفسانی/منظر اول شخص است و رابطه این دو دسته، رابطه‌ای نامتقارن و از سوی حالات و ویژگی‌های بدنی به سمت حالات نفسانی است و بر تحویل‌ناپذیری حالات نفسانی بر تحقق‌گرهای بدنی تأکید می‌شود.

اما این نکته می‌تواند دست‌کم به‌عنوان یک راهکار برای رفع ابهام مطرح باشد؛ اما مشکل اینجاست که مفهوم تحقق، تقریباً در تمامی صورت‌بندی‌های جا افتادهٔ خود، ناظر به رابطهٔ میان کل و اجزاست؛ رابطه‌ای که در روایت بیکر از تقویم جایی ندارد. گذشته از این، کارکردگرایی نقش نیز به نوبه خود، دشواری‌های زیادی دارد. این رویکرد به جهت آنکه پدیدهٔ تحقق‌یافته را واجد ویژگی تحقق‌پذیری چندگانه (multiple realizability) قلمداد می‌کند، علی‌الاصول با ایدهٔ زندگی پس از مرگ سازگار است. این واقعیت، دقیقاً تأمین‌کنندهٔ بخشی حیاتی از پروژهٔ کلی بیکر است؛ اما خود مفهوم تحقق، در صورت‌بندی فیزیکالیسم غیرتحویلی متهم به ابهام است. مشخصاً

به این معنا که در نزاع تحویل گرایی/نوخاسته‌انگاری، منکر هر دو است، ولی دقیقاً توضیح نمی‌دهد که چگونه می‌توان هم تحویل‌گرا نبود و هم به دامان نفی آن (نوخاسته‌انگاری) در نیفتاد.

نتیجه‌گیری

بیکر مدعی است در کنار راهکارهای چهارگانه مشهور در به‌دست‌دادن ملاک این‌همانی شخصی در مسئله زندگی پس از مرگ، پیشنهاد جدید و پنج‌گانه ارائه کرده است. ما در این مقاله نشان دادیم که پیشنهاد او بیشتر بیان مجموعه‌ای از اهداف و آرمان‌هاست تا ارائه یک صورت‌بندی. خلاصه ایده او در چند بند چنین است:

(۱) شخص عبارت است از موجودی که دارای منظر اول شخص است؛

(۲) شخص مادی است؛

(۳) شخص به این معنا مادی است که «متقوم» به بدن مادی است، نه به این معنا که «همان» بدن است؛

(۴) هم در طول زندگی کنونی تا پیش از مرگ زیست‌شناختی و هم زندگی پس از آن، ملاک این‌همانی شخصی، این‌همانی منظر اول شخص است.

بنابراین پیشنهاد بیکر را در مجموع می‌توان مادی‌انگاری مبتنی بر مفهوم تقوم نامید. شاید بتوان گفت که مهم‌ترین رکن در صورت‌بندی دقیق مادی‌انگاری و درعین‌حال اجتناب از کاربرد مفهوم این‌همانی در توصیف رابطه شخص و بدن، ارائه یک پیشنهاد جایگزین مناسب است. مفاهیم «تحقق» و «فرارویدادگی» را می‌توان دو پیشنهاد اصلی دانست. چنانچه در متن مقاله به تفصیل گذشت، بیکر هر دوی این مفاهیم را به‌صراحت رد می‌کند، اما در مورد مفهوم تحقق، به‌ظاهر با دست‌پس‌زده و با پا پیش می‌کشد. از یک سو بر کارکردی بودن ویژگی داشتن منظر اول شخص تأکید می‌ورزد و از دیگر سو، از به‌کار بردن مفهوم محوری کارکردگرایی، یعنی تحقق دوری می‌کند. تقوم چه دارد که تحقق ندارد؟ اگر نگارندگان در مسیر پیشبرد استدلال خود در بخش پایانی مقاله توفیق یافته باشند، باید چنین پاسخ داد: ابهام.



در مجموع به نظر می‌رسد لین بیکر برای اثبات مدعای خود برهانی دوحدی صورت‌بندی کرده است. به این ترتیب که قائلان به امکان زندگی پس از مرگ یا حیوان‌انگار هستند و یا نامادی‌انگار، و سپس با بیان اشکالات این دو ایده، قصد دارد قوت ایده تقوم خود را ثابت کند. لین بیکر از طرفی با رد امکان حیوان‌انگاری قصد فرار از پذیرش این همانی ذهن و بدن و در نتیجه نیفتادن در دام تحویل‌گرایی را دارد. از دیگر سوی، به دوگانه‌انگاری هم قائل نیست. پس ایده تقوم را که به نظر راه میانه‌ای میان این همانی نفس و بدن و دوگانه‌انگاری نفس و بدن است، مطرح می‌کند، اما به نظر می‌رسد مفهوم «تقوم» در اینجا ابهام دارد؛ زیرا بیش از آنکه از ماهیت این مفهوم سخن گفته شود، با اتخاذ رویه‌ای سلبی، به آنچه که نیست و یا نباید باشد پرداخته شده است.



نظر
صدر

سال بیست و چهارم، شماره اول (پیاپی ۹۳)، بهار ۱۳۹۸

کتابنامه

۱. بیکر، لین رادر (۱۳۹۲)، «الف»، «مسیحیان باید دوگانه‌انگاری نفس و بدن را رد کنند»، مسیحیت و مسئله ذهن و بدن، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۲. _____ (۱۳۹۲)، «ب»، «مرگ و حیات پس از مرگ»، در: مسیحیت و مسئله ذهن و بدن، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۳. _____ (۱۳۹۲)، «ج»، «اشخاص مادی و آموزه معاد»، در: مسیحیت و مسئله ذهن و بدن، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۴. غیاثوند، مهدی (۱۳۸۹)، تحویل‌گرایی و فیزیکالیسم، تهران: انتشارات پژوهشگاه و اندیشه اسلامی.
۵. _____ (۱۳۹۷)، «کارکردگرایی نقش و زندگی پس از مرگ»، نقدونظر، ش ۹۱.
6. Baker, Lynne rudder (2000), *Person and Bodies: A Constitution View*, Cambridge: Cambridge University Press.
7. _____ (2004), "Christian should reject mind body dualism," *Contemporary debates in the philosophy of religion*, Michael L. Peterson and Raymond J. Vanarragon (eds.), Malden MA: Blackwell.
8. _____ (2005), "Death and the afterlife," *the oxford handbook of the philosophy of religion*, William J. wainwright (ed.), Oxford: Oxford university press.
9. Jaworsky, w. (2011), *Philosophy of mind*, Wiley-Blackwell.
10. Kim, J. (1990), "Supervenience as a Philosophical Concept," *Metaphilosophy*, No. 21; Reprinted in: *Supervenience and Mind*, Cambridge: Cambridge University Press.
11. Melnyk, A. (2006), "Realization and the Formulation of Physicalism," *Philosophical Studies*, No. 131.
12. Sachse, Ch. (2007), *Reductionism in the Philosophy of Science*, OntosVerlag.
13. Shoemaker, S. (2009), *Physical Realization*, Oxford: Oxford University Press.
14. Zimmerman, D. (2004), "Christians Should AffirmMind-Body Dualism," in: Michael L. Peterson and Raymond J. Vanarragon (eds.), *Contemporary Debates in Philosophy of Religion*, Malden MA: Blackwell.

